

واکاوی سخاوت و بن‌مایه‌های آن در شعر دعبل

سیدعباس حسینی^۱

مرضیه آباد^۲

چکیده

یکی از زیاترین جنبه‌های اخلاق، سخاوت است و در ادب عربی، کرم و سخاوت جایگاهی ویژه دارد. شخص کریم با بخششی که نثار دیگران می‌کند، رفیع‌ترین جایگاه را به خود اختصاص داده و به زندگی اجتماعی اعتباری دیگر می‌بخشد. در این بین شاعران هم‌نوا با کریمان، ضمن تأسی از سیره آنان، زیاترین اشعار خود را نثار آن‌ها کرده و به‌واسطه توصیفات زیبایی که از سخاوت به نمایش می‌گذارند، موجبات بخشش هرچه بیشتر دیگران را فراهم می‌کنند. این ویژگی اخلاقی به روایت اشعاری فراوان، آشکارا نزد «دعبل»، تجلی یافته و این شاعر از جنبه‌های مختلف، این فضیلت اخلاقی را در وجود خود به اثبات رسانده است. در این مقاله که به شیوه توصیفی تحلیلی نگارش یافته، ضمن بیان مهم‌ترین مؤلفه‌های سخاوت در شعر دعبل به جلوه‌هایی زیبا از شخصیت شاعر دست می‌یابیم. یافته‌های تحقیق که برآمده از شعر این شاعر است، نمایانگر توجه خاص شاعر به این فضیلت برتر اخلاقی است که از آن به صورت‌های مختلف یاد شده است. شاعر گاه آشکارا از سخاوت خود سخن می‌گوید و گاه شخصیت آرمانی خود را در وجود شخصی دیگر به نظاره می‌نشیند و زمانی به دلیل علاقه شدیدی که نسبت به این فضیلت دارد به سخنان ناصحان و سرزنشگران بی تفاوت است و در این راه از رسواساختن انسان بخیل ابایی ندارد.

کلیدواژه‌ها: سخاوت، دعبل، شعر، فضیلت اخلاقی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد. hoseini.a.7972@gmail.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد. (نویسنده مسئول) mabad@ferdowsi.um.ac.ir

مقدمه

هر انسانی در بعد فردی و شخصیتی دارای ویژگی‌های خاص اخلاقی است که این اخلاق از تفکر، فرهنگ و ایدئولوژی او ناشی می‌شود. در صورتی که ارزش‌های اخلاقی به شکل صحیح در جامعه نهادینه شود می‌توان شاهد جامعه‌ای سالم و به دور از رذالت‌های اخلاقی بود و این می‌تواند بستری مناسب جهت رشد و تعالی جامعه انسانی در زمینه‌های مختلف را فراهم آورد. در این بین یکی از راه‌های اشاعه مکارم اخلاقی، توجه به شخصیت‌های اخلاق‌مدار است تا ضمن بررسی جنبه‌های برجسته از شخصیت این بزرگان، چراغی پرفروغ پیش راه مخاطب قرار گیرد.

«دعبل خزاعی»، شاعر متعهد عصر اول عباسی، از جمله این شخصیت‌های برگزیده است که بررسی جنبه‌های مختلف اخلاقی در شعرش، می‌تواند زمینه‌ساز الگوی اخلاقی مناسبی برای نسل امروز باشد. (قلی‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۸) این شاعر متعهد، جامع بسیاری از مکارم اخلاقی است؛ اما در این بین انصاف او به کرم و بخشش، مقوله‌ای است که تقریباً همگان نسبت به آن اذعان دارند. علاوه بر آنچه گفته شد، این موضوع در شعر این شاعر نیز از انعکاس مطلوبی برخوردار است و شاعر با اختصاص حجم زیادی از ابیات، به اشکال مختلف از آن سخن می‌گوید. گاه این بخشش در وجود خود شاعر قرار داشته و به علت کثرت تکرار به شکل نهادینه درآمده است؛ تا جایی که آشکار از آن سخن می‌گوید. شاعر در این میدان آن‌چنان به بخشش راغب است که از آن به زیباترین صورت یاد می‌کند و در این بین نسبت به سخن سرزنشگران و حتی ناصحان، که او را نسبت به عاقبت کار هشدار می‌دهند، بی تفاوت است.

خدمت به میهمان، بزرگ‌ترین آرزو و دغدغه این شاعر است (دجیلی، ۱۹۷۲: ۴۱) و او در راه نیل به این هدف خود گاه به جای بهره‌گیری از توان مالی، البته با بهره‌ای اندک، با استفاده از قوه قلم، زیباترین توصیفات را نثار انسان‌های بخشنده می‌کند. دعبل با این عمل خود، سخاوت را عمومیت بخشیده و خوان کرمش را به گستره تمام هستی می‌گستراند. این توصیف شاعر از ممدوح حکایت آشکاری از شخص شاعر است و در واقع او شخصیت آرمانی خود را در وجود دیگران به نظاره می‌نشیند. در نظر این شاعر انسان فقط زمانی به کمال خواهد رسید که ضمن برخورداری از سایر فضایل، اهل سخاوت باشد. از دیگر ویژگی‌های بارز بخشش در شعر دعبل،

لزوم بخشش به موقع و اجتناب از خلف وعده است که او ضمن آیات متعددی نسبت به آن تأکید می‌ورزد.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که توصیف شاعر از انسان‌های سخاوتمند بیشترین بسامد را دارد. در این زمینه حکایت شاعر از سخاوتی که خود به انجام رسانده، در رتبه بعد قرار دارد. منابع نگارنده در این مقاله علاوه بر دیوان، کتاب‌های مختلف اخلاقی است که در این موضوع نگاشته شده است.

- سوالات تحقیق

۱. مهم‌ترین مؤلفه‌های سخاوت در اشعار دعبل چیست؟
 ۲. کرم و سخاوت چه انعکاسی در شعر دعبل دارد؟ و شاعر چه میزان از اشعار خود را به این موضوع اختصاص داده است؟
- فرضیه

با توجه به فضای حاکم بر اشعار دعبل، چنین به نظر می‌رسد که استمرار و پیوستگی در کنار مؤلفه‌هایی همچون شمول و گستردگی، بارزترین ویژگی سخاوت در شعر او باشد. با امعان نظر به جایگاه خاص اخلاقی شاعر و با عنایت به دیوان او، انتظار می‌رود که این موضوع، یعنی سخاوت، در شعر دعبل از بسامد و فراوانی بالایی برخوردار باشد و شاعر حجم زیادی از اشعار خود را به این موضوع اختصاص داده باشد.

- پیشینه تحقیق

در مورد دعبل آثاری به رشته تحریر درآمده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود. ابوالفرج اصفهانی در کتاب ارزشمند الأغانی، به شکلی مفصل به شرح حال این شاعر می‌پردازد. آنچه بر غنای این اثر می‌افزاید، روایت‌هایی است که مؤلف درباره جنبه‌های مختلف شعر شاعر، از دیگر ادیبان و دانشمندان روایت می‌کند و از نقاط تاریک این اثر، جبهه‌گیری‌های بی‌موردی است که مؤلف تحت تأثیر اعتقادات و باورهای خود انجام داده است. علی‌رضا میرزا احمد، در کتابی با عنوان کندوکاوی در حیات و اندیشه سیاسی دعبل، مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی این شاعر را بررسی کرده و تلاش می‌کند تا با تبیین سیاست‌های دعبل، به‌ویژه در برابر حاکمان، گوشه‌هایی

از هنرمندی شاعر را، پیش چشم مخاطب حاضر کند. عبدالکریم الاُشتر در کتابی تحت عنوان دعبل دراسة تحليلية فی حیاته و شعره، به بررسی زندگی اجتماعی و ادبی این شاعر پرداخته و گاه به فراخور بحث به بعضی از جنبه‌های اخلاقی شاعر می‌پردازد.

در این زمینه مقالاتی نیز به رشته تحریر درآمده است که مهم‌ترین این مقالات به شرح زیر است: قاسم اناری و ابراهیم ابراهیمی در مقاله‌ای با عنوان «بینامتنیت قرآنی و روایی در شعر دعبل الخزاعی» که در سال ۱۳۹۲ و در نشریه پژوهش‌های ادبی قرآنی، به چاپ رسیده، به بررسی میزان بهره‌گیری شاعر از قرآن پرداخته‌اند. نویسندگان در این مقاله، ضمن استشهاد به اشعار دعبل، به بیان آیاتی می‌پردازند که به شکل مستقیم یا غیرمستقیم در شعر دعبل انعکاس یافته است. حسن دادخواه تهرانی به همراه سمیر پویان‌پور در مقاله‌ای با عنوان «الولاء والبراء بین الرضى و دعبل الخزاعی»، به بررسی تولّد و تبرّا که جزو اصول اعتقادی شیعه است، می‌پردازند. یحیی معروف در مقاله‌ای تحت عنوان «شخصیة دعبل الخزاعی من خلال التناقضات» که در شماره ۸ إضاءات نقدیه به چاپ رسانده به شکلی گذرا به تهمت‌ها و افتراهای برخی از نویسندگان، به‌ویژه در زمینه اعتقادی، پاسخ می‌دهد. رضا سهل‌آبادی در پایان‌نامه خود تحت عنوان «اهل بیت در شعر دعبل» که به راهنمایی عباس طالب‌زاده به انجام رسیده، به تجلّی اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) در شعر دعبل پرداخته و ضمن بیان گوشه‌هایی از جوّ و ستم حاکمان، تلاش دارد تا حقانیت اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) را، به‌ویژه در زمینه ولایت، به اثبات برساند.

با وجود حجم نسبتاً زیاد پژوهش‌ها که درباره جنبه‌های مختلف شخصیت این شاعر صورت گرفته، جای خالی پژوهشی که سخاوت و کرم شاعر را تحلیل و بررسی کرده باشد کاملاً احساس می‌شود و با توجّه به اهمیت موضوع و با توجّه به انعکاس خوبی که این فضیلت اخلاقی در شعر این شاعر پیدا کرده، انجام آن ضروری به نظر می‌رسد.

۱- چارچوب مفهومی پژوهش

۱-۱- گذری بر زندگی دعبل

یکی از برجسته‌ترین شاعران در حوزه ادبیات متعهّد و به‌خصوص شیعی، «دعبل الخزاعی»

است. شاعری که آوازه شجاعت و کرامتش همواره بر سر زبان‌ها بوده است. این شاعر فرزانه در سال ۱۴۸ق در کوفه، مهد تشیع و مرکز علم و دانش، متولد شد. دعبل بر اساس دلایل و اسناد تاریخی به قبیله «خُزاعه» تعلق داشت. (آذرشب، ۱۳۸۲: ۱۳۰) این قبیله در زمان ظهور اسلام، دوست و هوادار پیامبر ﷺ بوده و در اخلاصشان نسبت به حضرت علی (علیه السلام) شهره خاص و عام بودند. دعبل در خانواده‌ای کاملاً ادبی و فرهنگی رشد کرد و در خاندان او چندین نفر شاعر بودند. جدشان «رزین»، پدرش «علی» و عمویش «عبدالله» همگی شاعر بودند و بدون تردید این پیشینه درخشان خانوادگی در رشد و ترقی شاعر، تأثیری شگرف داشت. دعبل از موهبت زیبایی آن‌چنان که باید برخوردار نبود. گذشته از آن در قوه شنیداری نیز با مشکل مواجه بود؛ اما به‌جای آن از حافظه خوبی برخوردار بود که تمام کاستی‌های او را جبران می‌نمود. (اصفهانی، ۱۹۷۲: ۱۳۲/۲۰)

این شاعر متعهد نزدیک به یک قرن زندگی کرد و در این دوران، وجود مبارک چهار امام معصوم (امام کاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادی (علیهم السلام)) را درک کرد و در این بین توفیق تشرّف به حضور امام رضا (علیه السلام) را پیدا کرد. زندگی دعبل سراسر عشق و شور است. او از طرفی عشق اهل بیت پیامبر ﷺ را در سینه داشت و اصل تولا را به زیباترین شکل معنا بخشیده بود و از طرف دیگر، مبارزه با دشمنان کوردل که عموماً وابسته به دستگاه حکومت بودند را در دستور کار خود قرار داده بود. این شاعر در این مسیر پرفرازونشیب، که با خطرات بی‌شماری همراه بود، لحظه‌ای درنگ را جایز ندانست و با شجاعت و جسارتی بی‌بدیل در جهت رسوایی آنان گام برداشت و در این بین به هیچ‌یک از صاحبان زر و زور، واقعی ننهاد.

علاوه بر شجاعت، دعبل از جایگاه ادبی رفیعی برخوردار بود؛ تا جایی که اکثر مورخان نسبت به این حقیقت اذعان نموده‌اند. ابوفرج اصفهانی، علی‌رغم بعضی خصومت‌ها، به تمجید از او می‌پردازد و ابن‌سرف قیروانی او را یگانه عالم شاعر می‌داند: «وَكَانَ شَاعِرَ الْعُلَمَاءِ وَعَالَمَ الشُّعْرَاءِ». (قلی‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۶) مأمون، خلیفه عباسی علاقه خاصی نسبت به شعر دعبل داشت و همواره نسبت به شاهکارهای شاعر، ابراز شگفتی می‌نمود: «لله دَرّه ما أغوصه، وأنصفه، وأوصفه». (ابن‌عساکر، ۱۹۷۶: ۲۲۹/۵) دعبل زیاد شعر می‌گفت؛ تا جایی که ابوفرج اصفهانی

به روایت از جاحظ، چنین می گوید: «سمعت دعبل بن علی یقول: مکثت نحو ستین سنة لیس من یوم ذر شارقة إلا وأنا أقول فیه شعراً». (اصفهانی، ۱۹۷۲: ۴۴/۱۸)

با این همه، فقط مقدار کمی از اشعار این شاعر باقی مانده است؛ اما همین ابیات اندک تا حد زیادی پایگاه ادبی شاعر را نشان می دهد. دکتر محمد یوسف نجم، استاد دانشگاه آمریکایی بیروت، نخستین کسی بود که به جمع آوری دیوان شاعر، اهتمام ورزید. بعد از نجم، افراد زیادی به انتشار و شرح دیوان این شاعر پرداختند؛ اما کامل ترین این آثار شرحی است که عبدالصاحب دجیلی به چاپ رساند. این کتاب شامل ۱۱۷۶ بیت است و از این بین ۱۰۲۴ بیت قطعاً به دعبل تعلق دارد و بقیه اشعار بین او و دیگر شاعران، مشترک است. (دجیلی، ۱۹۷۲: ۲۶) دعبل بنا بر صحیح ترین روایت، در سال ۲۴۶ق در سن ۹۸ سالگی در شهر شوش به شهادت رسید. (اصفهانی، ۱۹۷۲: ۲۲/۱۸)

۱-۲- اخلاق و جایگاه آن در شعر

از گذشته های دور، دین و قوانین اخلاقی متأثر از آن، می کوشد تا نفوذ خود را بر مصالح و امور زندگانی بشر بگستراند. (غریب، ۱۳۷۸: ۱۵۹) حتی در دوران جاهلیت که دامنه شعر بسیار گسترده بود و شعر، خود را از بسیاری از قید و بندهای اخلاقی رها می دید، ارتباطش با اخلاق را حفظ کرد؛ اما زمانی که نور خورشید اسلام بر جهان تابیدن گرفت، به تدریج باب ورود گسترده اخلاق در ادب گشوده شد. زبان شعر با توجه به شاخصه ها و مزیت های خاصی که دارد، می تواند بستری مناسب جهت نشر فضایل اخلاقی باشد. اگر هر شاعری به فکر نشر فضیلتی اخلاقی برآید و خود از اخلاقی نیکو برخوردار باشد، می تواند به گونه ای مؤثر، روی مخاطب تأثیر گذاشته و بسیاری از فضایل اخلاقی را در ذهن او نهادینه نماید.

در نقطه مقابل، اگر شاعری راه هرزه گری و لابیالی گری در پیش گیرد و به جای فضایل به رذایل اخلاقی رو کند، زمینه انحراف و انحطاط اخلاقی را در جامعه فراهم می آورد؛ از این رو توجه به اخلاق در شعر اهمیت زیادی داشته و این دو آن چنان در هم تنیده اند که جداساختن آن ها از یکدیگر غیرممکن می نماید. به دلیل اهمیت همین موضوع است که قرآن کریم بر شاعران می شورد: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾.

(شعراء، ۲۴-۲۶) از نظر قرآن شعر در اصل و ماهیت خود مذموم نیست، بلکه آنچه به شعر اعتبار می‌بخشد یا مقدمات انحراف آن را فراهم می‌آورد، مضمون و پیامی است که شاعر در پی بیان آن است.

ناگفته نماند که شاعران در بیان فضایل اخلاقی، آن‌چنان که علمای اخلاق می‌پسندند، موفق نبوده‌اند؛ تا جایی که حتی در نام‌گذاری این فضایل به بیراهه رفته‌اند و هر شاعری برداشتی متفاوت از این فضایل به دست داده است. این آشفتگی و نبود ثبات در کنار سوء برداشتی که برخی از مخاطبان از شعر دارند، دسته‌ای از پژوهشگران معاصر را بر آن داشت که با جسارتی ناصواب بر طبل جدایی اخلاق از شعر بکوبند و شعر را از هرگونه رسالتی جز از برای شعر محروم کنند؛ گرچه این مکتب در ابتدا با اقبال نسبی روبه‌رو شد، بعد از گذشت مدت‌زمانی اندک حاکمیت نامشروع خود را از دست داد و بار دیگر انسان‌های بابصیرت به این نتیجه رسیدند که شعر بدون رسالت و هدف اخلاقی، سرگردان و بی‌مایه است و خواننده چنین شعری را نمی‌پسندد و بر مذاقش خوش نیست؛ چراکه هنر تعبیری انسانی است و نمی‌تواند با عقیده (ایدئولوژی) بیگانه باشد و در هر حال به آن وابستگی دارد. (رجایی، ۱۳۸۲: ۳۹)

۲- چارچوب نظری پژوهش

سخاوت یکی از ملکه‌های نفسانی است که خداوند در وجود انسان‌ها به ودیعه گذاشته است؛ از این رو به بخشش‌هایی که از روی عاطفه ناشی می‌شود عنوان بخشش نهاده می‌شود. در قرآن کلمه‌ای از ماده «سخاوت» نیامده است و خداوند به جای آن از واژه اتفاق بهره برده و در آیات زیادی به این موضوع اشاره می‌کند؛ از جمله در آیه ۹۲ سوره آل‌عمران چنین می‌گوید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ و نیز در سوره بقره، آیه ۱۶۲ چنین می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبَعُونَ مِمَّا انْفَقَوْا مَتَّولاً أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. امام علی (علیه السلام) سخاوت را عامل مهرورزی و زینت اخلاق می‌دانند: «السَّخَاءُ يُكَسِبُ الْمَحَبَّةَ وَ يُزَيِّنُ الْأَخْلَاقَ». (تمیمی، ۱۴۱۰: ۳۷۸) در نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخاوت، عامل نزدیکی به خداوند است (السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنْ

النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ) (مجلسی، ۱۴۱۳ق: ۳۰۸/۷۰) و امام رضا علیه السلام که خود مظهر بخشش است، درباره بخشش چنین می گوید: «السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنَ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ، وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنَ طَعَامِ النَّاسِ لِئَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ». (مجلسی، ۱۴۱۳ق: ۳۵۲/۷۰)

در ادب عربی، کرم اولین عامل سروری و بلندمرتبه‌گی است. شخص کریم با بخششی که نثار دیگران می کند، رفیع ترین جایگاه را به خود اختصاص می دهد؛ جایگاهی که فرد با هیچ ابزاری حتی شمشیر، قادر نیست به آن دست یابد؛ چرا که شخص کریم از دریچه احسان و کرم سبب جلب دوستان می شود و به زندگی اجتماعی خود اعتبار دیگری می بخشد. در این بین شاعران هم‌نوا با کریمان زیباترین اشعار خود را نثار آنان می کنند. این ویژگی اخلاقی به روایت اشعار فراوان، به طور آشکار در شخصیت دعل، تجلّی یافته و شاعر از جنبه های مختلف این فضیلت اخلاقی را مورد بررسی و امعان نظر قرار داده است که بعضی از آن‌ها به شرح زیر است.

۲-۱- علاقه و رغبت شاعر نسبت به میهمان

دعل در ابیات زیادی از علاقه وافر خود نسبت به میهمان خبر می دهد و به تمجید از انسان های سخاوتمندی می پردازد که خوانِ کرمشان بر روی همگان گسترده است.

این شاعر در بادی امر تلاش می کند تا سخاوت و بخشش خود را به اثبات برساند و برای بیان این صفت، ابیات و تصاویری زیبا می آفریند. در یکی از این فرازها شاعر نسبت به کرم و بخشش همیشگی خود تأکید می ورزد. هیچ چیز نمی تواند مانع بخشش شاعر شود و همواره خوانِ کرم او بر روی دیگران باز است. او برای بیان این مضمون از استعاره ای زیبا استمداد می جوید و برای اثبات این صفت نیاز به کسی دارد که ضمن تأیید کلام او، هرگونه ابهام را از ذهن مخاطب بزداید؛ به همین منظور، شاعر دو شاهد پیش چشم مخاطب قرار می دهد:

نخست با پوشاندن لباسی زیبا بر قامت رعناي سخاوت، او را شخصیتی انسانی می بخشد و او به نیکی شهادت می دهد که شاعر در تمام شرایط اهل بخشش بوده است و حق آن را به نیکی به جا آورده است. سخاوت که اینک در سیمای انسان ظهور یافته، علت پایبندی شاعر به این صفت را، عهدی می داند که با شاعر بسته و طبق آن نمی تواند و نباید در هیچ شرایطی از سخاوت دست بردارد. میهمان، دومین شاهدی است که به سخاوت و کرم شاعر اقرار می نماید؛ چرا که هرگاه بر

در خانه شاعر مراجعت نموده آن را به‌روی خود باز دیده است.

الجودُ يعلمُ أنّي مُتدُّ عاهدني الضيف يعلمُ أنّي حينَ يطرُقني
ماخُنتُهُ وَقَتَ ميسُوري وَمَعسُورِ ماضى الجنانِ على كَفَى وَمَقْدَرَتِي

(دعبل، ۱۹۹۴: ۸۲)

(بخشش نیک می‌داند از زمانی که با هم پیمان بستیم، هیچ‌گاه چه در زمان رفاه و چه در هنگام سختی و حرمان، نسبت به او خیانت نورزیده‌ام؛ میهمان نیک می‌داند که هرگاه آهنگ منزل مرا کند و آن را بگوید، با تمام توانی که دارم و با گشاده‌رویی از او پذیرایی خواهم کرد.)
علاقه شاعر به میهمان به‌قدری است که شبانه با برافروختن آتش، آنان را به‌سوی خوان کرم خود رهنمون می‌شود. در این بین سگان با تأسی از مولای خود آموخته‌اند که چگونه میهمان را به‌سوی سرای بخشش راهنمایی کنند. این سگان از فرط برخورد با میهمان و نوع بشر، شخصیتی انسانی یافته‌اند و راه برخورد و تکریم میهمان را نیک آموخته‌اند و در این میدان به‌اندازه‌ای مهارت یافته‌اند که چیزی نمانده لب به سخن گشوده و با زبان آدمی میهمان را خوش آمد گویند. این شاعر با بهره‌گیری از صنعت بلاغی «غلو» اوج سخاوتمندی خود را به تصویر می‌کشد.

وَيَدُلُّ صَيْفِي فِي الظَّلَامِ عَلَى الْقَرَى حَتَّى إِذَا وَاجَهْنَهُ وَلَقِيْنَهُ
فَكَادَ مِنْ عِرْفَانٍ مَا قَدَعُوْذَتِ إِشْرَاقُ نَارِي أَوْ بُسَاحُ كِلَابِي
حَيَّيْنَهُ بِبَصَابِصِ الْأَذْنَابِ مِنْ ذَاكَ أَنْ يُفَصِّحَنَ بِالْثَّرْحَابِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۹۴)

(نور آتش یا صدای عوعو سگانم، شب‌هنگام، میهمانان را به‌سوی سرای بخشش رهنمون شود؛ [این سگان] زمانی که با میهمان روبه‌رو می‌شوند، دمشان را به‌نشانه تحیت و احترام تکان می‌دهند؛ [این سگان] به‌دلیل خوگرفتن با میهمان و شناخت صحیحی که از او دارند، چیزی نمانده خوشامدگویان لب به سخن گشایند.)

دعبل تقریباً همین مضمون را در جایی دیگر تکرار می‌نماید. در این تصویر سگ شاعر که اینک شخصیتی انسانی یافته، با شنیدن صدای میهمانان، اهل خانواده را باخبر ساخته و خود پیشاپیش جهت خوش آمدگویی و تکریم به استقبال آنان می‌رود. دیدن این صحنه‌های زیبا،

بر خوشحالی و مسرت شاعر می‌افزاید و به دنبال آن موجی از شادی از چهره به قلب او جریان می‌یابد و به تدریج تمام وجودش را فرا می‌گیرد.

إِذَا نَبَحَ الْأُضْيَافَ كَلْبِي تَصَبَّيْتُ فَأَلْقَاهُمْ بِالْبِشْرِ وَالْبِرِّ وَالْقَرَى
يَنَابِيعُ مِنْ مَاءِ السَّرُورِ عَلَى قَلْبِي وَيَقْدُمُهُمْ نَحْوِي يُبَشِّرُنِي كَلْبِي

(دعبل، ۱۹۹۴: ۳۵)

(زمانی که سگ من جهت خوش آمدگویی به میهمانان عوعو می‌کند، چشمه‌هایی سرشار از آب شادمانی، بر قلبم جاری می‌شود؛ پس میهمانان را با خوش‌رویی و نهایت مهمان‌نوازی ملاقات می‌کنم؛ در این حال سگم پیشاپیش آن‌ها حرکت کرده و ورود آنان را به من بشارت می‌دهد.)

گاه علاقه و رغبت شاعر نسبت به میهمان تا جایی اوج می‌گیرد که این علاقه به عالم اشیا کشیده می‌شود. او پس از آنکه حیوانات را در پذیرایی از میهمانان با خود همراه ساخت به دنبال همراه‌سازی اشیا با خود است. دعبل با دمیدن روح انسانی در کالبد اشیا، آنان را در مسرت و شادی خود شریک می‌سازد. هرگاه شاعر به فکر تهیه طعام و غذایی می‌افتد، در این زمان دیگ از اوج خوشحالی به رقص درآمده و به شکرانه این توفیق، آواز شادی سر می‌دهد.

وَبَاتَتْ قَدْرُنَا طَرَبًا نَعْتِي عَلَانِيَةً بِأَعْضَاءِ الْجَزُورِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۸۲)

(دیگمان با همراهی اعضای بدن قربانی [از فرط خوشحالی] به‌طور آشکاری آواز شادی

سر می‌دهد.)

زمانی که میهمان بر سر سفره حاضر می‌شود، خوشحالی و مسرت در وجود شاعر اوج می‌گیرد. زیباترین و دلنوازترین نوایی که روح و روان شاعر را نوازش می‌دهد، صدای میهمان است. شاعر نه تنها از صدای دندان‌های میهمان کراحت ندارد، بلکه این صدا، به دلیل تکرار زیاد، برایش تداعی گر نوعی موسیقی است که با گوش‌هایش کاملاً آشناست؛ تا جایی که آن را بر هر نوایی، حتی نوای زنان خواننده، ترجیح می‌دهد.

صَوْتُ مَضْغِ الضُّيُوفِ أَحْسَنُ عِنْدِي مِنْ غِنَاءِ الْقِيَانِ بِالْعِيدَانِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۳۵)

(صدای غذاخوردن میهمانان نزد من، بهتر است از صدای زنان آوازخوان با صدای غُود و برِبط.)

به دلیل علاقه شدید دعبل نسبت به میهمان، هر پدیده‌ای، هرچند ناخوشایند، چون با میهمان ارتباط پیدا کند، نزد او محبوبیت می‌یابد. وجود میهمان نزد شاعر کیمیایی را می‌ماند که با حضور خود هر چیزی را ارزش می‌بخشد؛ از این رو شاعر حتی نسبت به دوره پیری، نظری خوش دارد. به اعتقاد او تمام مراحل زندگی انسان از کودکی تا پیری همچون میهمانی بر او وارد می‌شود و بعد از مدتی او را ترک می‌گوید. از بین مراحل زندگی، دوره پیری به دلیل محدودیت‌ها و شرایط خاصی که برای انسان ایجاد می‌کند، کمتر مورد اقبال انسان قرار می‌گیرد؛ تا جایی که بیشتر شاعران ضمن گلایه‌ای که از روزگار دارند، از پیری خود گله‌مند هستند؛ اما در نظر دعبل، پیری نه تنها ناخوشایند نیست، بلکه به عنوان آخرین میهمان، جایگاهی ویژه دارد.

أَحَبُّ الشَّبِّ لِمَا قِيلَ صَيفٌ لِحُبِّي لِلضُّيُوفِ النَّازِلِينَ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۳۱)

(پیری را دوست دارم؛ زمانی که میهمان خطاب گردد و این به دلیل علاقه شدیدی است که نسبت به میهمانان دارم.)

دعبل در جایی دیگر خود را بنده میهمان معرفی می‌کند. آیا برای اثبات کرامت انسان، دلیلی محکم‌تر از این می‌توان یافت که او حاضر است برای خدمت به میهمان، خود را در لباس بنده تصوّر نماید، آن‌هم انسان شرافتمندی که از برای هیچ چیز، تن به بندگی نداده و نمی‌دهد؟

وَإِنِّي لَعَبْدُ الضَّيْفِ مِنْ غَيْرِ ذِلَّةٍ وَمَا فِيَّ إِلَّا تِلْكَ مِنْ شِمَةِ الْعَبْدِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۵۷)

(من بنده میهمان هستم، بدون اینکه به ذلت تن دهم و جز این، هیچ‌یک از ویژگی‌های بندگی، در وجودم نیست.)

آوازه این شاعر به میهمان‌نوازی و کرم در همه‌جا پیچیده است و همگان آن را باور دارند و خداوند نسبت به آن شهادت می‌دهد و می‌داند که هیچ‌چیز به اندازه میهمان او را خشنود نمی‌سازد. گاه این علاقه‌مندی و تکریم تا آنجا اوج می‌گیرد که مخاطب نمی‌تواند میهمان را از

میزبان بازشناسد و شاعر به گونه‌ای میهمان را تکریم می‌نماید که او خود را صاحب‌خانه می‌داند و بدون احساس شرم خواسته‌اش را بازگو نموده یا خود رفع حاجت می‌کند. هدف شاعر، از بروز این رفتار، القای احساس راحتی به میهمان است.

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّنِي مَاسَرَّتْنِي مَا زِلْتُ بِالْتَّرْجِيْبِ حَتَّى خَلَّتْنِي
شَيْءٌ كَطَارِقَةِ الصُّيُوفِ النَّزْلُ صَيْفًا لَهُ وَالصَّيْفَ رَبَّ الْمَنْزِلِ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۵۴)

(خداوند خود می‌داند هیچ‌چیز به اندازه درزدن شبانه میهمانان، مرا خوشحال نمی‌کند؛ همواره در حال خوشامدگویی و تکریم از میهمانان هستم تا جایی که خود را میهمان و آن‌ها را میزبان تصوّر کنم).

دعبل در فرازی دیگر بزرگ‌ترین دغدغه خود را، رضایت میهمان عنوان می‌کند؛ از این رو در تلاش است برای میهمان بهترین شرایط و امکانات را فراهم آورد تا مبادا در تکریم میهمان کمترین قصوری رخ دهد. شاعر در راه نیل به این هدف، از تمام ظرفیت وجودی خود بهره می‌گیرد و در گزینش و انتخاب کلمات و جملات، بسیار سنجیده عمل می‌کند؛ چراکه او به تأثیر سخن بر روی روح و روان انسان نیک آگاه است و آن را مهم‌ترین ابزار پذیرایی می‌داند.

كَيْفَ إِحْتِيَالِي لِبَسَطِ الصَّيْفِ مِنْ حَجَلٍ أَخَافُ تَرْدَادَ قَوْلِي: كُلْ فَأَحْشِمُهُ
عِنْدَ الطَّعَامِ، فَقَدْ ضَاقَتْ بِهِ حَيْلِي وَالصَّمْتُ يُزِيلُهُ مَنَى عَلَى الْبَحْلِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۶۸)

(چگونه می‌توانم میهمان را از احساس خجالت هنگام خوردن غذاهایی بخشم که توانایی من در این زمینه کم است [درمانده شده‌ام]؛ بیم آن دارم که با تکرار [لفظ] بخور، او را آزرده سازم یا سکوتم نزد او، بخل تفسیر شود).

دعبل برای بیان میزان علاقه‌مندی خود به بخشش و کرم، در تلاش است تا صدای میهمان را به بهترین چیزها تشبیه نماید؛ از این رو صدای غذاخوردن میهمان را به صدای آهوان تشبیه می‌کند که نزد اعراب بسیار محبوب است، تا میزان دل‌بستگی و علاقه خود را به میهمان بیش‌ازپیش برملا سازد.

نَعَمَاتُ الضَّيْفِ أَحْلَى عِنْدَنَا مِنْ ثَغَاءِ الشَّاءِ أَوْ ذَاتِ الرُّغَا

(دعبل، ۱۹۹۴: ۶۷)

(نغمه‌های میهمان نزد ما، از صدای دندان‌های آهو محبوب‌تر است.)

۲-۲- توصیف ممدوح به کرم

دعبل در بعضی از ابیات که گاه رنگ تعصب به خود گرفته با انتساب «ممدوح» خود به کرم، او را ستایش می‌کند. بدیهی است زمانی که هر شاعری بدون انگیزه مادی، ممدوح خود را به صفتی توصیف می‌نماید، نمایانگر اتصاف یا علاقه‌مندی او به آن صفت است و در واقع شاعر در این زمان شخصیت آرمانی و اخلاقی خود را در وجود ممدوحش به نظاره می‌نشیند و این اشعار حکایتی است آشکار، از خود شاعر که به واسطه آن از خُلقیات و ضمیر ناخودآگاه خود خبر می‌دهد. اینک در این مجال به نمونه‌هایی از شعر این شاعر اشاره می‌کنیم که بیانگر این مطلب است.

ممدوح شاعر، کرامت را به بهترین شکل معنا بخشیده و به دلیل درک صحیحی که از مفهوم کرم دارد، فقط آن بخش از دارایی خود را که بخشیده، سود به حساب می‌آورد و تمام آنچه اندوخته را سراسر ضرر می‌داند.

يَعُدُّ مَا أَنْفَقَ مِنْ مَالِهِ غُنْمًا وَمَا وَقَرَّهُ غُرْمًا

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۲۳)

(آن مقدار از مالش را که بخشیده، سود به حساب می‌آورد و آنچه ذخیره نموده، خسران می‌داند.)

این شاعر در جایی دیگر تقریباً همین مضمون را تکرار می‌کند و از این رهگذر سخاوت ممدوح که نمادی از شخص شاعر است را بیش از پیش آشکار می‌کند.

شخصیت آرمانی و ایدئال از نظر شاعر کسی است که فقط بخشش را مال به حساب می‌آورد و گنج فقط زمانی برایش حکم گنج می‌یابد که آن را بخشیده باشد. شاعر با بهره‌گیری از «اسلوب قصر» در بیان سخاوتمندی ممدوح، به مبالغه‌ای کم نظیر دست می‌زند.

فَتَى لَا يَرَى الْمَالَ إِلَّا الْعَطَاءَ وَلَا الْكَنْزَ إِلَّا إِعْتِقَادَ الْمَنِّ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۳۰)

(او فقط آنچه می‌بخشد را مال و ثروت می‌داند و گنج، مفهومی جز بخشش برایش ندارد). به اعتقاد دعبل، کرم و بخشش مراتبی دارد که بالاترین آن را باید نزد «مطلب» پیدا کرد. از نگاه او فقط بخشش مطلب است که از روی خواست قلبی صورت گرفته، اما آنچه دیگران می‌بخشند، یا از روی تکلف و درماندگی است یا به دلیل انگیزه‌ای غیرمقدس رخ داده است. شاعر با بهره‌گیری از آرایه بدیعی «مدح شبیه ذم» و «حسن تعلیل» به مبالغه‌ای کم‌نظیر دست می‌زند و به نظر او بخشش ممدوح، شمشیری است که دو لبه دارد؛ گاه این بخشش نعمت است و شاعر را در رفع نیازهایش یاری می‌کند و گاه «نقمت» است و زمینه فساد او را فراهم می‌آورد؛ چراکه بخشش ممدوح، بخشش دیگران را نزد او بی‌مقدار جلوه می‌دهد، تا جایی که آنان با درک این حقیقت، بخشش خود را بی‌مقدار می‌دانند و کم‌کم از بخشش کناره می‌گیرند.

شاعر در این ابیات ضمن مدح مطلب و با هوشمندی هرچه تمام‌تر به دنبال بخشش حداکثری او است. ناگفته نماند که این توصیف شاعر از کرم ممدوح، با وجود تمام زیبایی‌هایی که دارد، از نظر عقلانی چندان بر جاده صواب نیست و شاعر با مبالغه‌ای نامتعارف، موجبات انزجار دیگر ممدوحان را فراهم آورده است.

زَمَنِي بِالْمَطْلَبِ سُقَيْتَ زَمَانَا كُلُّ النَّدَى إِلَّا نَدَاكَ تَكَلَّفَ
أَصْلَحَتْنِي بِالْبِرِّ بَلْ أَفْسَدَتْنِي مَا كُنْتُ إِلَّا رَوْضَةً وَجِنَانَا
لَمْ أَرْضَ بَعْدَكَ كَائِنًا مِّنْ كَانَا فَتَرَكْتَنِي أَتَسَخَّطُ الْإِحْسَانَا

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۷۳)

(ای (اهل) روزگار، همواره با مطلب سیراب باشی که تو [مطلب] باغ و بوستانی زیبا هستی؛ هر بخششی جز بخشش تو، رنج‌آور است، بعد از تو به هیچ موجود زنده‌ای رضایت ندادم؛ با نیکی بیش از حد، مرا صلاح بخشیده، بلکه فاسد کردی، [و مرا به گونه‌ای قرار دادی که به‌خاطر بخشش زیاد تو] از احسان دیگران ناراضی هستم).

به اعتقاد دعبل، انسان زمانی به درجه کمال می‌رسد که علاوه بر سایر فضایل اخلاقی از کرم نیز برخوردار باشد. وجود این فضیلت، لازمه کمال است و به اعتقاد این شاعر، مطلب به‌علت برخورداری از این فضیلت اخلاقی، به کمال رسیده است. شاعر برای اثبات این ادعای خود، در

جست وجوی شاهدهی است؛ اما آیا شاهدهی بهتر از خود سخاوت، می توان یافت. شاعر با روح انسانیتهی که در وجود سخاوت می دمدم، به او شخصیتی انسانی می بخشد. اینک سخاوت که در قامت انسان ظاهر شده شاعر را در راه اثبات کرم ممدوح کمک می کند. شاعر با اصرار از سخاوت می خواهد که دلیل غیاب طولانی مدت خود را برایش بازگو نماید و سخاوت با حکمتی که شاعر او را ارزانی بخشیده، دلیل غیاب خود را، غیبت ممدوح می داند و حضور و بقای خود را، فقط بسته به دستان مَطْلَب عنوان می کند.

سَأَلْتُ النَّدَى - لَا عَدِمْتُ النَّدَى - فَقُلْتُ لَهُ: طَالَ عَهْدُ اللَّقَا
فَقَالَ: بَلَى. لَمْ أَزَلْ غَائِبًا وَقَدْ كَانَ مِنَّا زَمَانًا عَزَبَ
فَهَلْ غِيبَتْ بِاللَّهِ، أَمْ لَمْ تَعْبَ وَلَكِنْ قَدِمْتُ مَعَ الْمُطَّلَبِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۲۲)

(از کرم پرسیدم، در حالی که هنوز آن را از دست نداده بودم، اما بین ما مدت زمانی فاصله افتاده بود؛ به او گفتم: وعده دیدار طولانی گشت، تو را به خدا سوگند، آیا غایب شده ای یا که نه؛ پاسخ داد: من همچنان در غیبت سر می کردم تا اینکه همراه با [حضور] مَطْلَب آمدم.) ممدوح این شاعر، بخشش و سخاوت را به بهترین شکل معنا بخشیده است. او در بخشش، دریایی بی انتها را می ماند که بخشش همگان را شامل می شود و در این بین هیچ ابایی از سرزنش دیگران ندارد و تمام سرزنش ها را به جان می خرد.

يُلَامُ أَبُو الْفَضْلِ فِي جَوْدِهِ وَ هَلْ يَمْلِكُ الْبَحْرُ إِلَّا يَغِيضَا

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۶۴)

(ابوالفضل [انسان بخشنده] به دلیل بخشش، مورد سرزنش قرار می گیرد و آیا دریا می تواند جز خیر و برکت چیز دیگری برساند؟)

۲-۳- توجه نکردن به سرزنشگران

آنچه نزد عموم مردم مورد اتفاق است، این است که بخشش باید به اندازه باشد و نباید از حد بگذرد، در غیر این صورت شخص خود با مشکل مواجه می شود؛ از این رو هرگاه شخص کریمی در بخشش افراط ورزد، شخصی در لباس نصیحتگر ظاهر می شود و او را نسبت به فرجام

کارش انذار می‌دهد. در واقع سرزنشگر نماد شخصیت درونی شاعر است که از راه گفت‌وگو، بر آن است تا او را در مسیر درست و تعادل قرار دهد. در بیشتر موارد سرزنشگر، همسر یا یکی از دوستان است. این تصویر، یعنی حضور سرزنشگر، در ابیاتی چند از شعر دعبل نمودی آشکار یافته که در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

اولین گفت‌وگو و مجادله بین شاعر و همسرش رخ می‌دهد و آن زمانی است که شاعر در بخشش افراط می‌ورزد در این زمان، سرزنشگر در قامت همسرش ظاهر می‌شود و او را به تعقل و تعمق نسبت به سرانجام کارش دعوت می‌نماید. همسر دعبل با طرح این سؤال که «مالت کجاست؟» قصد دارد او را نسبت به اشتباهی که انجام داده، باخبر سازد. «سلامه» برای محقق ساختن این هدف خود که همانا بر سر عقل آوردن شاعر است، از تمام ظرفیت وجودی خود بهره می‌گیرد، اما در این راه به کمترین توفیقی دست نمی‌یابد؛ چراکه شاعر به سخنان «عاذلة» توجهی ندارد و او را باور، چیز دیگری است. از نظر او بزرگ‌ترین گنج، ثنای مردم است که تنها با بخشش حاصل می‌شود؛ بنابراین در بخشش مال لحظه‌ای درنگ نمی‌کند. ناگفته نماند که استفهام در این بیت از معنای اصلی خود خارج شده و شاعر با جاری ساختن این پرسش که «أین المأل؟» بر زبان سلامه، قصد استهزا و حتی تحکم او را دارد. (فاضلی، ۱۳۷۶: ۸۸)

قالت سلامة: أين المأل؟ قلت لها
الحمدُ فَرَّقَ مالي في الحُقوقِ فما
المأل ويحك لاقى الحمدُ فاصطَحبا
أَبْقَيْنَ ذِمًّا وَلَا أَبْقَيْنَ لِي نَشَبًا

(دعبل، ۱۹۹۴: ۲۳)

(سلامه گفت: ثروت کجاست؟ گفتمش: وای بر تو، [که چنین می‌پرسی] مال با ستایش دیدار کرد و با آن همراه گردید؛ ستایش، دارایی مرا در راه ادای حقوق نثار کرد، پس نه مذمتی برایم باقی گذاشت و نه مال و ثروتی.)

علاقه و اشتیاق دعبل نسبت به کرم و بخشش به قدری عمیق است که چون سخن از میهمان به میان آید، اهل خانواده را از یاد می‌برد. در این فراز، شاعر بخشش و سخاوت خود را به حدی می‌رساند که از تمام اموال دنیا فقط شتری برایش باقی مانده است. در این زمان رد پای سرزنشگر که ممکن است ندای درون او باشد، در هیئت همسرش ظاهر می‌شود و عاجزانه از او می‌خواهد

کمی به فرزندان و خانواده خود فکر کند. شرایط بغرنج حاکم بر خانواده و شیون‌های سلامه، نه تنها کم‌ترین تردیدی در شاعر ایجاد نمی‌کند، بلکه او را در این کار مصمم‌تر می‌سازد. شاعر با گفتن این سخن که «اگر میهمانی بر ما وارد نشود، این شتر می‌تواند خوراک خودمان شود» همسرش را با خود همراه ساخته و از او دل‌جویی می‌کند. اندکی بعد و پس از اینکه میهمان بر آنان وارد شد، اهل خانواده دو گروه می‌شوند؛ گروهی شامل همسر و فرزندان، زانوی غم بغل گرفته و از درون می‌جوشند؛ اما در سوی دیگر، شخص شاعر و دیگر، از روی شادی آواز می‌خوانند. دعبل به واسطه شخصیت‌بخشی به دیگر، او را در شادی خود شریک می‌سازد. شاعر در آخرین فراز با همسر خود اتمام‌حجت می‌نماید و به اصطلاح امروزی آب پاکی را روی دست او می‌ریزد و از او می‌خواهد برای همیشه دست از سرزنش بردارد و بداند که سرزنش او کمترین تأثیری بر روی اراده پولادین او ندارد؛ چراکه بخشش مال، بخشی از اخلاق اوست و این اخلاق او تغییر‌پذیر نیست، پس بهتر است به جای سرزنش، با این اخلاق کنار بیاید.

قَالَتْ سَلَامَةُ: دَعْ هَذِي اللَّبُونُ لَنَا
لَمَّا احْتَبَى الضَّيْفُ وَاعْتَلَّتْ حُلُوبُهَا
لِصَبِيَّةٍ مِثْلِ أَفْرَاحِ الْقَطَا، رُغِبَا
بَكَى الْعِيَالُ وَغَنَّتْ قِدْرُنَا طَرَبَا
قُلْتُ: احْسِبِيهَا فَفِيهَا مُتَعَةٌ لَهُمْ
هَذِي سَيِّلِي وَهَذَا فَاعَلَمِي خُلْقِي
إِنْ لَمْ يُنِخْ طَارِقٌ يَبْغِي الْقَرَى سَغْبَا
فَارْضِي بِهِ أَوْ فَكُونِي بَعْضَ مَنْ غَضِبَا
(دعبل، ۱۹۹۴: ۲۳)

(سلامه گفت: این شتر شیرده را برای خودمان و بچه‌ها که همچون جوجه‌های مرغ سنگ‌خواره هستند، بگذار؛ به او گفتم: آن را نزد خود نگه دار که در آن شتر برای بچه‌ها منفعتی است. اگر فرد گرسنه‌ای شبانه در طلب آن به درب خانه مراجعت نکرد [آن شتر خوراک فرزندان می‌شود]؛ زمانی که میهمان به سرایمان درآمد و شتر بیمار گشت [ذبح شد]، عیال و اهل خانواده گریستند و دیگران از روی شادی، به رقص درآمد؛ این است روش من و تو نیز اخلاق من را بدان و به آن راضی شو یا اینکه تو نیز چون دیگران بر من خشم گیر.)

گاه جماعتی از سرزنشگران هم‌نوا با یکدیگر تلاش می‌کنند تا شاعر را از مسیری که در نظر آنان به تباهی ختم می‌شود، رهایی بخشند و او را از بیراهه به راه صواب رهنمون شوند؛ اما شاعر

که سودای خدمت به خلق را در سر دارد نه تنها به این سخنان کمترین توجهی ندارد، بلکه هر روز بخشش خود را افزون تر می سازد. دعبل بر این باور است که در مقابل بخشش مال و ثروت خود، به گنجی بارزش تر که حمد و ثنای مردم است، دست می یابد و این ثروت با هیچ ابزاری ارزیابی شدنی نیست.

شخصیت شاعر به گونه ای است که هیچ گاه بخشش را عامل تباهی مال و ثروت نمی داند، بلکه تضمین کننده آن می داند. از نظر او آنچه مال و ثروت را تباه می سازد، بخل و خساست است و شاعر آن را آسیبی جدی برای تجارت خود تلقی می نماید. به نظر او تنها راه برون رفت از بحرانی که بخل برای انسان رقم می زند، بخشش است. دعبل از ورای بخشش خود به دنبال افزایش حمد و ثنای خداوند می گردد، با کمکی که خدمت هم نوعان خود عرضه می دارد بر شاگردان خداوند می افزاید، به گونه ای پسندیده آنان را در مسیر خداشناسی قرار می دهد و این بزرگ ترین توفیقی است که شاعر به آن نائل آمده و این توفیق، رضایت قلبی و منتهای آرزوی هر انسانی است.

قَالَ الْعَوَازِلُ: أودى المال، قُلْتُ لَهُم: أَفَسَدْتَ مَالَكَ، قُلْتُ: الْمَالُ يُفْسِدُنِي
مَا يَرْحَلُ الضَّيْفُ عَنِّي بَعْدَ تَكْرِمَةٍ مَا يَبْنَى أَجْرٌ وَفَخْرٌ لِي وَمَحْمَدَةٌ
إِذَا بَخَلْتُ بِهِ، وَالْجُودُ مَصْلَحَتِي إِلَّا بِرَفْدٍ وَتَشْيِيعٍ وَمَعَذِرَةٍ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۴۹)

(سرزنشگران گفتند: مال و ثروت به فنا رفت. در پاسخ به آنان گفتم: در مقابل آن پاداش دریافت می کنم و ستایش آنان را می خرم؛ [همچنین گفتند: ثروت را تباه ساختی و من در پاسخ گفتم: اگر بخل ورزم؛ مال مرا تباه خواهد کرد و بخشش، تنها راه صلاح است؛ در انتهای شب، میهمان چون قصد خروج از منزل مرا کند، او را همراه با هدیه بدرقه کرده و از او عذرخواهی می کنم.)

سرزنش سرزنشگران نه تنها کمترین تأثیری بر اراده پولادین شاعر در راه کمک به دیگران ندارد، بلکه او را در انجام این کار، مصمم تر می سازد؛ از این رو کمترین گلایه ای از آنان نمی کند و حتی به آنان علاقه نشان می دهد.

أَحِبُّ الْعَاذِلَاتِ لِأَنَّ جُودِي يَزِيدُ عَلَى إِذْيَادِ الْعَاذِلَاتِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۵۰)

(سرزنشگران را دوست دارم؛ چراکه کثرت آنان، بخششم را افزون‌تر می‌سازد.)

۲-۴- عناصر ارزش آفرین سخاوت در نگاه دعبل

دعبل برای بخشش و سخاوت، جایگاه و اعتباری ویژه قائل است؛ از این رو از مخاطب و هم‌نشین خود می‌خواهد در انجام این فضیلت برتر اخلاقی، نهایت دقت و تلاش خود را، به کار بندد و در این بین ضمن بیان آسیب‌ها و لغزش‌ها که ممکن است گرفتارش سازند، مهم‌ترین عناصر ارزش آفرین سخاوت را بیان می‌کند. اینک در این مجال به بعضی از این عناصر پرداخته خواهد شد.

۲-۴-۱- تعجیل در بخشش

یکی از عواملی که به بخشش اعتبار می‌بخشد، سرعت و تعجیلی است که صاحب کرم در امر بخشش به کار می‌بندد. به اعتقاد دعبل، تأخیر آفتی است که ممکن است ارزش و اعتبار بخشش را به کلی از بین ببرد. بخشش هرچه سریع‌تر صورت پذیرد، پسندیده‌تر است. این فضیلت اخلاقی، اگر به موقع صورت گیرد، می‌تواند گره گشای بسیاری از مشکلات باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باب بخشش به موقع می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ يُغِصُّ الْبَخِيلَ فِي حَيَاتِهِ السَّخِيَّ عِنْدَ وَفَاتِهِ». (مجلسی، ۱۴۱۳ق: ۱۷۳/۷۴) (خداوند از کسی که در زندگی بخل ورزد و در هنگام مرگ بخشنده شود، نفرت دارد.) دعبل نیز می‌گوید:

وَأَرَى النَّوَالَ يَزِيْنُهُ تَعْجِيلُهُ وَالْمَطْلُ آفَةُ نَائِلِ الْوَهَابِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۳۲)

(شتاب در بخشش را، زینت بخش و اهمال در آن را، آفتی برای انسان بخشنده می‌بینم.)
پیرو مطلب پیشین شاعر همین مضمون را در جای دیگری عنوان می‌کند. او در این ابیات از مخاطب خود می‌خواهد که در بخشش خود تعجیل ورزد و هرگز به نفس خود اجازه ندهد تا بخل، او را از مسیر بخشش، منحرف سازد و از او می‌خواهد که اگر توانایی غلبه بر نفس خود را ندارد و در بخشش خود با تردید مواجه است، بخشش را فروبگذارد؛ چراکه بخشش زمانی که با تأخیر همراه شود به جای حمد و ثنا، ناسپاسی به همراه خواهد داشت.

وَصَاحِبٍ مُعْرَمٍ بِالْجُودِ قُلْتُ لَهُ لَا تَقْضِيْنَ حَاجَةً أَتَعَبَتْ صَاحِبَهَا

وَالْبُخْلُ يَصْرِفُهُ عَنْ شِيمَةِ الْجُودِ بِالْمَطْلِ مِنْكَ فَتُرَا غَيْرَ مُحْمُودٍ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۶۷)

(به یار و هم‌نشینی که عاشق بخشش بود و بخل او را از این کار باز داشته بود، گفتم؛ خواسته‌ای که صاحبش را به دلیل اهمال آزرده‌ای، برآورده مساز که آنچه تو را حاصل آید، پسندیده نیست.)

۲-۴-۲- اجتناب از خُلفِ وعده

از دیگر آفت‌هایی که به شدت چهره کرم را مخدوش می‌نماید، خُلف وعده است؛ از این رو انسان تا زمانی که نمی‌تواند خواسته‌ای را پاسخ دهد، بهتر آن است که از دادن وعده‌های واهی و دروغین دوری نماید. دُعبِل به همان میزان که نسبت به بخشش تأکید دارد نسبت به خُلف وعده هشدار می‌دهد و از مخاطب خود می‌خواهد در دادن وعده، نهایت دقت خود را به کار بسته و چون وعده داد، آن را به انجام برساند.

يَا جَوَادَ اللِّسَانِ مِنْ غَيْرِ فِعْلٍ عَيْنَ مِهْرَانٍ قَدْ لَطَمَتْ مِرَاراً
عُرْتُ عَيْنًا، فَدَعِ لِمِهْرَانٍ عَيْنًا لَيْتَ فِي رَاحَتِكَ جُودَ اللِّسَانِ
فَاتَّقِ ذَا الْجَلَالِ فِي مِهْرَانٍ لَا تَدْعُهُ يَطُوفُ فِي الْعُمِيَانِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۳۵)

(ای کسی که تنها به زبان بخشنده‌ای، بدون آنکه آن را عملی سازی، کاش دستان، بخشنندگی زبانت را داشتند؛ پیوسته در گفتارت دروغ می‌گویی، پس در این کار [دروغ‌گویی] از خداوند بزرگ پروا دار؛ [با این کار] چشمی را کور ساختی، پس چشمی را برای راست‌گویی رها کن و به آن اجازه نده که در میان کوران جولان دهد.)

این شاعر در این ابیات به گلایه از کسی می‌پردازد که فقط وعده می‌دهد، اما برای عملی ساختن وعده‌های خود کم‌ترین تلاشی ندارد.

۲-۴-۳- حفظ کرامت نفس

یکی از بزرگ‌ترین مصیبت‌هایی که گاه ممکن است دامن‌گیر انسان شود، فقر بعد از برخورداری است. موقعیت اقتصادی و جایگاه اجتماعی افراد در فرازونشیب زندگی، دست‌خوش

تغییرات زیادی می‌شود؛ اما اگر انسان از کرامت نفس برخوردار باشد و ارزش گوهر وجودی خود را بداند، در هر شرایطی محترم است. انسان کریم اگر روزی نادر شود، بازهم باید ارزش و جایگاه خود را حفظ نماید و دست نیاز به روی هر کسی دراز نکند. چنین انسانی در صورت شنیدن پاسخ منفی نه تنها شخصیت خود، بلکه چهره بخشش را مکدر می‌سازد و این اتفاقی، بس نامیمون است که انسان نیک‌اندیش را به گریه می‌اندازد. البته در این زمان که انسان کریم با چالش مواجه می‌شود، دیگران وظیفه دارند او را دریابند و به پاس خدماتی که پیش‌تر انجام داده او را دستگیری نمایند و هرگز اجازه ندهند شخصیت و اعتبار او مخدوش شود.

وَإِنِّي لَأَرْتِي لِلْكَرِيمِ إِذَا غَدَا
عَلَى مَطْمَعٍ عِنْدَ اللَّئِيمِ يُطَالِيهِ
وَأَرْتِي لَهُ مِنْ مَوْقِفِ السُّوءِ عِنْدَهُ
كَمَا قَدَرْتُوا لِلطَّرَفِ وَالْعِلْجِ رَاكِبَهُ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۱۵۰)

(زمانی برای انسان کریم به سوگ می‌نشینم که خواهان چیزی از انسانِ بخیل شود؛ من برای این اقدام نابجا که از جانب او صورت گرفته است، به سوگ می‌نشینم، همان‌طور که برای انسان بزرگوار و قدرتمند که انسانی پست بر او غالب شده باشد، سوگواری می‌کنم.)

۲-۴-۴- پرهیز از بُخل و خساست

به اعتقاد این شاعر، انسان به شکل فطری، عاشق بخشش است و این بخل است که بر انسان عارض می‌شود و او را از بخشش، که خداوند در ذات او قرار داده، منحرف می‌سازد یا او را در انجام این فضیلت اخلاقی با تردید مواجه می‌کند. به اعتقاد شاعر، بخشش بهتر است در زمان مناسب خود صورت پذیرد؛ چرا که در غیر این صورت ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد و همان‌به، که صورت نپذیرد که جز توییح رهاوردی ندارد. دعبل ضمن تمجید از ممدوح خود، او را به یکی از آسیب‌هایی که ممکن است دامن ممدوح را آلوده سازد هشدار می‌دهد. او از ممدوح خود می‌خواهد چون سودای بخشش در سر داشت هرچه زودتر آن را به انجام برساند؛ اما دومین آسیبی که شاعر نسبت به آن هشدار می‌دهد، بخل است. شاعر از ممدوح خود می‌خواهد بخل و خساست را از خود دور کند؛ چرا که بخل مانعی جدی است که می‌تواند انسان را از رسیدن به کمال باز دارد. جز این انسان بخشنده باید از اخلاقی نیکو برخوردار باشد. بخشش

اگر با اخلاق نیکو همراه شود ارزشی دوچندان می‌یابد.

وَصَاحِبٌ مُّعْرِضٌ بِالْجُودِ قُلْتُ لَهُ لَا تَقْضِيْنَ حَاجَةً أَتَبَعَتْ صَاحِبَهَا
كَأَنِّي رُحْتُ مِنْهُ حِينَ نَوَّلَنِي كَأَنِّي أَعْضَاءُهُ فِي كُلِّ مَكْرَمَةٍ
وَالْبُخْلُ يَصْرِفُهُ عَنِ شِيْمَةِ الْجُودِ بِالْمَطْلِ مِنْكَ فَتُرَا غَيْرَ مُحْمُودٍ
بِمُدْمَجِ الصَّدْرِ مِنْ مَتْنِيهِ مَقْدُودٍ يُنْزَعْنَ مُسْتَكْرَهَاتٍ بِالسَّافِيدِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۶۷)

(به یار و هم‌نشینی که عاشق بخشش بود و بخل او را از این کار باز داشته بود، گفتم: خواسته‌ای که صاحبش را به دلیل اهمال، آزرده‌ای، برآورده مساز که آنچه تو را حاصل آید، پسندیده نیست؛ زمانی که مرا بخشش کرد تو گویی با سینه‌ای که از دو طرف دریده شده باشد، از نزد او رفتم [بسیار منت گذاشت]؛ گویا در هر بخشش، اعضای بدنش با اکراه به وسیله ابزار کباب‌پزی از هم جدا می‌شوند.)

۲-۴-۵- ثبات در بخشش

به اعتقاد این شاعر زیباترین جلوه بخشش، زمانی رخ می‌نماید که بدون وقفه، در بستر زمان جریان یافته و هیچ‌گاه پایان نپذیرد. تنگدستی و دوری از کانون قدرت، کم‌ترین مانعی برای بخشش ایجاد نمی‌کند و انسان حتی در حالت تنگدستی قادر به بخشش است. به تعبیر شاعر بخشش دو نوع است: نخست بخششی که در حالت تنگدستی صورت می‌گیرد؛ این نوع از بخشش به دلیل خلوصی که دارد نزد شاعر از جایگاه و منزلتی ویژه برخوردار است؛ اما نوع دوم از بخشش، زمانی حاصل می‌شود که انسان در حالت برخورداری بوده و غرق در نعمت است. این نوع از بخشش چون آبی است که به‌ناچار از لیوانی پر، سرریز می‌شود؛ از این رو در قیاس با نوع اول در جایگاه فروتری قرار می‌گیرد.

لَئِنْ كُنْتُ لَا تُؤَلِّي يَدًا دُونَ إِمْرَةٍ وَلَيْسَ الْفَتَى الْمُعْطَى عَلَى الْيُسْرِ وَحْدَهُ
فَأَيُّ إِنَاءٍ لَمْ يَفُضْ عِنْدَ مَلِيهِ فَلَسْتُ بِمُؤَلٍّ نَائِلًا آخِرَ الدَّهْرِ
وَأَيُّ بَخِيلٍ لَمْ يُنَلِّ سَاعَةَ الْوَفْرِ وَلَكِنَّهُ الْمُعْطَى عَلَى الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ

(دعبل، ۱۹۹۴: ۷۸)

(اگر زمانی که از دارایی و ولایت برخوردار نیستی به کسی کمک نکنی، هیچ‌گاه عنوان بخشندگی را به دست نمی‌آوری؛ کدامین ظرف در صورت پرشدن لبریز نمی‌شود و کدامین انسان بخیل در هنگام توانگری بخشش نمی‌کند؛ جوانمرد آن نیست که فقط در شرایط مناسب بخشش نماید، بلکه بخشنده واقعی در زمان سختی و راحتی بخشش و دستگیری می‌کند.)

نتیجه‌گیری

نگارندگان مقاله با پژوهشی که در شعر دعبل انجام دادند به نتایجی دست یافتند که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. کرم و سخاوت نزد دعبل طیف وسیعی از افراد و گروه‌ها را در بر می‌گیرد و دارای مؤلفه‌ها و شاخصه‌هایی ویژه است که از جمله این مؤلفه‌ها می‌توان به شمول و گستردگی در کنار استمرار و پیوستگی آن اشاره کرد. ۲. سخاوت به عنوان یکی از فضایل برتر اخلاقی در شعر دعبل انعکاس خوبی داشته است و شاعر حجم نسبتاً زیادی از ابیات خود را به این موضوع اختصاص داده است. ۳. از نظر این شاعر انسان فقط زمانی به کمال می‌رسد که ضمن برخورداری از سایر فضایل اخلاقی، به زیور سخاوت آراسته باشد؛ از این رو ممدوحان خاص خود را به کرم توصیف می‌کند. ۴. به اعتقاد دعبل، انسان سخاوتمند به همان میزان که به بخشش اهمیت می‌دهد باید به آبرو و حیثیت خود نیز اهمیت دهد و در صورت تغییر اوضاع، گوهر ارزشمند خود را، به بهایی اندک نفروشد.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

١. آذرشب، محمدعلی، ١٣٨٢، تاریخ الأدب العربی فی العصر العباسی الأول، بی جا.
٢. ابن طباطبا، محمد بن احمد، ١٩٥٦، عیار الشعر، قاهره: المكتبة التجارية.
٣. ابن عساکر، ابوالقاسم، ١٩٧٦، تاریخ مدينة دمشق، بیروت: دار الفکر.
٤. ابوالعلاء المعری، احمد بن عبدالله، ١٩٦٤، رسالة الغفران، بیروت: دار الصادر.
٥. اشتر، عبدالکریم، ١٩٨٣، شرح دیوان دعبل الخزاعی، دمشق: مجمع اللغة العربية.
٦. اصفهانی، ابوالفرج، ١٩٧٢، الأغانی، بیروت: مؤسسة جمال.
٧. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ١٤١٠ق،، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتب الإسلامية.
٨. دجیلی، عبدالصاحب عمران، ١٩٧٢، شرح دیوان دعبل الخزاعی، بیروت: دار الكتاب اللبنانی.
٩. دعبل الخزاعی، علی، ١٩٦٧، شرح دیوان، بی جا: مؤسسة الأعلمی.
١٠. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، بی تا، معجم مفردات لألفاظ القرآن، بی جا: مكتبة المرتضویه.
١١. سبحانی نیا، محمدتقی، ١٣٩٢، رفتار اخلاقی انسان با خود، بی جا: دار الحديث.
١٢. شوقی ضیف، ١٤٢٧ق، تاریخ الأدب العربی، ج ٣، چ ٢، قم: ذوی القربی.
١٣. عسکری، ابوالهلال، ١٩٥٣، الصناعین، بیروت: دار إحياء.
١٤. غریب، رز، ١٣٧٨، نقد بر مبنای زیبایی شناسی، ترجمه دکتر نجمه رجایی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
١٥. قلی زاده، مصطفی، ١٣٧٣، دعبل خزاعی شاعر دایردوش، قم: سازمان تبلیغات اسلامی.
١٦. گوهری، محمدجواد، ١٣٦٨، دعبل بن علی الخزاعی، بی جا: سپهر.
١٧. مجلسی، محمدباقر، ١٤١٣ق، بحار الأنوار، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۱۸. مختاری، قاسم، زمستان ۱۳۷۹، «نقدی بر آرای مغرضانه برخی از ناقدان پیرامون شخصیت ادبی سرایندگان متعهد شیعی»، دانشگاه تهران، ش ۲۰.
۱۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۹، فلسفه اخلاق، قم: صدرا.
۲۰. معروف، یحیی، ۱۳۹۱، «شخصیة دِعْبِلِ الخُزَاعِیِّ مِنْ خِلَالِ التَّنَاقُضَاتِ»، إضاءات نقدیه، ش ۸.
۲۱. میرزا احمد، علیرضا، ۱۳۸۸، کندوکاوی در حیات و اندیشه سیاسی دعبل خزاعی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۲. نادری، محمد، ۱۳۹۵، بایدونبایدهای اخلاقی با تأکید بر آیات و روایات، بی‌جا: مگستان.

